

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی کلام و ادله علامه طباطبائی در قلمرو حجیت خبر واحد

با عنایت بر کلمات و ادله ایشان، نخستین مطلب این است که ایشان فرمودند: عدم اعتبار و حجیت اخبار آحاد در مسائل اعتقادی و در موضوعات، يك امر بدیهی است؛ یعنی آن قدر واضح است که دیگر نیازی به دلیل و برهان ندارد.

خبر واحد در موضوع خارجی مثل اینکه يك شخصی بگوید فلانی که به رحمت خدا رفته، وصیت کرده مالش را در این مورد مصرف کنند این را خبر واحد در موضوعات خارجی می‌گویند.

این ادعا که عدم حجیت خبر واحد در مسائل اعتقادی و موضوعات خارجی یک امر بدیهی است ادعای نادرست و دارای اشکال است زیرا در این مسئله که آیا در موضوعات خارجیه خبر واحد حجیت دارد یا نه؟ در فقه و اصول مورد اختلاف است؛

الف) مشهور علمای امامیه قائل‌اند که خبر واحد در موضوعات مطلقاً حجیت ندارد.

ب) علامه در تذکره، صاحب حدائق و محقق همدانی می‌فرمایند: خبر واحد در موضوعات حجیت دارد.

ج) شهید حاج آقا مصطفی خمینی و از معاصرین صاحب کتاب فقه الصادق^[1] قائل‌اند که خبر واحد در موضوعات حجیت دارد «الا ما خرج بالدلیل» یعنی يك استثنایی می‌زند. این قول سوم هم تقریباً به قول دوم برمی‌گردد.

پس اینکه می‌فرمائید عدم حجیت خبر واحد در موضوعات يك امر بدیهی است این چنین نیست، در بین علمای امامیه مشهور هر چند قائل به عدم حجیت اند اما در مقابل مشهور، دو قول است. در میان علمای عامه، قول به حجیت خبر واحد در موضوعات يك مطلب شایعی است.

اشکال بر مهم‌ترین دلیل علامه بر اختصاص حجیت خبر واحد به احکام

از مهم‌ترین دلیل ایشان این بود که فرموده‌اند: ادله حجیت برای خبر واحد در جایی معنا دارد که برای این جعل حجیت، يك اثر عملی شرعی مترتب گردد در غیر این صورت جعل حجیت بی‌معنا است، مثال می‌زنند مثلاً وقتی گفته می‌شود این رجل اهل کرمان است، ادله حجیت خبر واحد اینجا را شامل نمی‌شود زیرا اهل کرمان بودن اثر عملی شرعی ندارد.

گاهی اوقات تعبیر علامه به این صورت است: «کونها أخبار آحاد و لا معنى لجعل حجة أخبار الآحاد في غير الأحكام الشرعية فإن حقيقة الجعل التشريعي إيجاب ترتيب أثر الواقع على الحجة الظاهرية و هو متوقف على وجود أثر عملي للحجة كما في الأحكام، و أما غيرها فلا أثر فيه حتى يترتب على جعل الحجة»^[2] حقیقت جعل تشریعی ترتیب اثر واقع بر حجیت ظاهریه است؛ یعنی شارع حجیت ظاهری را جعل می‌کند تا اثر واقع بر آن مترتب شود و این در جایی است که اثر عملی بر آن حجیت بار بشود و اثر عملی فقط در احکام است اما در غیر احکام شرعیه اثر عملی نیست.

و گاهی تعبیرشان این است «أن الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلائية فتتبع وجود أثر شرعی فی المورد یقبل الجعل و الاعتبار الشرعی» این جعل حجیت در جایی است که در آن مورد قابلیت جعل و اعتبار شرعی باشد و قضایای تاریخیه و امور اعتقادیه «لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعی»^[3].

در یک عبارت اینطور می‌فرمایند: « فإن الحجية الشرعية تدور مدار الآثار الشرعية المترتبة فتتبع في الأحكام الشرعية» حجیت دائر مدار اثر شرعی است و اثر شرعی فقط در احکام است و «و أما ما وراءها كالروايات الواردة في القصص و التفسير الخالي عن الحكم الشرعی فلا حجة شرعية فيها»^[4] حجیت شرعیه در آن‌ها نیست و روایاتی که برای قصص وارد شده، هیچ کدام اعتبار ندارند.

پس از عبارات ایشان استفاده می‌شود که جعل حجیت در جایی معنا دارد که يك اثر عملی شرعی بر آن مترتب شود و این اثر عملی شرعی در احکام معنا دارد اما در باب تفسیر و اعتقادات اثر شرعی وجود ندارد؛ نظیر آنچه که در بحث اصل مثبت در باب استصحاب مطرح می‌شود، استصحاب نمی‌تواند آثار عادی یا عقلی را اثبات کند، در نتیجه استصحاب عدالت زید در صورتی حجیت دارد که بر این عدالت، اثر شرعی مانند جواز اقتدا در نماز بار شود اما اگر بر این موضوع نخواهیم اثر شرعی بار کنیم و بگوئیم این زید دیروز زنده بوده و الآن هم زنده است این استصحاب فایده‌ای ندارد.

جواب از این دلیل خیلی روشن است و در اصول مکرراً در همین بحث‌ها مطرح کرده‌ایم و در بحث استصحاب در چند جا به آن پرداخته‌ایم و آن این است که اثر شرعی منحصر به اثر عملی نیست بلکه منسوب به شارع نمودن نیز اثر شرعی شمرده می‌شود و کسی نیامده بگوید حتماً باید يك اثر عملی شرعی باشد، از این‌رو فرق است بین اینکه بگوئیم يك اثر عملی باشد که منحصر به احکام می‌شود و یا بگوئیم يك اثری منسوب به شارع باشد.

در نتیجه در بحث تفسیر قرآن اگر یک روایت معتبر بگوید «فی القيامة صراطاً یا فی الجهنم صراطاً» همین کافی است و اثر شرعی دارد، یعنی ما این را می‌توانیم به خداوند تبارک و تعالی نسبت بدهیم و بگوئیم خداوند تبارک و تعالی در جهنم صراط دارد.

پس اولاً دلیلی وجود ندارد بر اینکه خصوص اثر عملی باید مترتب شود و ثانیاً درست است که حجیت را شارع برای خبر واحد جعل کرده و چون شارع جعل کرده باید يك اثر شرعی داشته باشد منتهی اثر شرعی اعم از عملی و غیر عملی است، از این رو اگر فرض کنید روایتی در ذیل آیه شریفه «و إن منكم إلا واردةا» بگوید مراد از «وارد» صراط است یا بگوید «وارد» به معنای اشراف است؛ مشرف بر جهنم بودن، در اینجا اگر بخواهیم این را به شارع نسبت بدهیم مجوز می‌خواهد و مجوز آن خبر واحد است و همین خبر واحد که ظن معتبر است و اعتبار دارد موجب می‌شود که ما این را به شارع نسبت بدهیم و در نسبت نیز لازم نیست بگوئیم صد در صد شارع این را اراده کرده است.

نقد دیدگاه علامه بر عدم حجیت خبر واحد در امور اعتقادی

مطلب دوم آن طرف قضیه است که ایشان می‌فرمایند: اعتقادات نیاز به علم و جزم دارد، علم و جزم از امور تکوینی است و

مقدمات خاص خودش را دارد لذا اگر کسی بخواهد علم پیدا کند باید سراغ تحصیل آن مقدمات برود و اگر آن مقدمات در نفس او آماده شد علم حاصل می‌شود، از این رو خبر واحد مفید علم نیست تا به واسطه خبر واحد علم حاصل شود، حتی اگر کسی بگوید در امور اعتقادی، یقین منطقی هم لازم نیست و یقین عرفی هم شامل اطمینان می‌شود ولی باز خبر واحد مفید اطمینان نیست.

دو اشکال بر این کلام علامه وارد است:

اشکال اول: امور اعتقادی بر دو قسم است: 1) امور اعتقادی که در آن علم و جزم لازم دارد نظیر علم به وجود خداوند تبارک و تعالی، توحید، علم به نبوت حتی نبوت خاصه و علم به امامت، اینها اعتقاداتی است که علم لازم دارد. 2) امور اعتقادی که علم لازم ندارد مانند: وجود صراط در قیامت، سؤال و جواب ملکین در عالم قبر، رجعت و از این قبیل موارد.

و دلیل بر اینکه وجود صراط در قیامت و رجعت و مانند این امور علم لازم ندارند این است که ملاک دخول در اسلام شهادتین است و شهادتین باید «عن علم و یقین» باشد. لذا اگر کسی که اهل نماز و روزه باشد و به او بگوییم آیا تو شهادت می‌دهی روز قیامت صراط داریم؟ و او بگوید من نمی‌دانم، هیچ فقیهی در اینجا نمی‌گوید این «خرج من الاسلام» یا «لم یکن مسلماً» یا «لم یکن موحداً». پس در بعضی از اعتقادات علم و جزم لازم نیست.

در نتیجه اگر خبر واحدی که دلیل ظنی معتبر است از این امور اعتقاداتی که نیاز به علم ندارد خبر بدهد مثلاً بگوید خداوند متعال روز قیامت صراط دارد، این موجب می‌شود که این مطلب را به شارع اسناد بدهیم و بگوییم خداوند تبارک و تعالی روز قیامت صراط دارد و این اسناد دادن به شارع اثر شرعی محسوب می‌شود، اصلاً مهم‌ترین اثر است.

اشکال دوم: این است که در باب تفسیر آیات، چه کسی گفته علم لازم است تا قائل به عدم حجیت خبر واحد شد. بعبارتی اگر در باب تفسیر قائل به عدم حجیت خبر واحد باشیم پس باید اساس تفسیر کنار گذاشته شود؛ زیرا به همان ملاک، باب ظواهر نیز کنار می‌رود به خاطر اینکه با حجیت ظواهر و «اصالة الظهور»، یقین به خداوند تبارک و تعالی حاصل نمی‌شود، و ظواهر نیز مفید ظن‌اند، در حالی اکثر آیات بر اساس حجیت ظهور «و کل ظاهر حجة» معنا می‌شود و به ندرت اتفاق می‌افتد که علم به تفسیر آیات پیدا شود بر فرض هم در بعضی از موارد، بعضی از قرائن، مفیده‌ی علم باشد ولی در همه موارد این‌طور نیست.

با عنایت بر این مطلب، در باب تفسیر آیات، غرض این است که به شارع اسناد بدهیم، می‌خواهیم بگوئیم «إن الله على العرش استوی» این عرش یعنی چه؟ يك روایت معتبر آمده این عرش را معنا کرده، همین برای ما کفایت می‌کند در اینکه بگوئیم مراد از عرش این است.

پس دلیل دوم ایشان نیز مخدوش است و اگر باب حجیت خبر واحد در تفسیر را ببندیم باید کل باب تفسیر بسته شود برای اینکه به همان ملاک، ظواهر هم حجیت ندارد چون ظواهر هم مفید ظن است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ فقه الصادق، ج8، ص:154، ج9، ص:251.

[2] □ کونها أخبار آحاد و لا معنى لجعل حجية أخبار الآحاد في غير الأحكام الشرعية فإن حقيقة الجعل التشريعي إيجاب ترتيب أثر الواقع على الحجة الظاهرية و هو متوقف على وجود أثر عملي للحجة كما في الأحكام، و أما غيرها فلا أثر فيه حتى يترتب على

جعل الحجية مثلاً إذا وردت الرواية بكون البسمة جزءاً من السورة كان معنى جعل حجيتها وجوب الإتيان بالبسمة في القراءة في الصلاة و أما إذا ورد مثلاً أن السامري كان رجلاً من كرمان و هو خبر واحد ظني كان معنى جعل حجيته أن يجعل الظن بمضمونه قطعاً و هو حكم تكويني ممتنع و ليس من التشريع في شيء و تمام الكلام في علم الأصول» الميزان في تفسير القرآن، ج14، ص: 206.

[3] و أما غير ذلك فلا حجية فيه إلا الأخبار الواردة في الأحكام الشرعية الفرعية إذا كان الخبر موثق الصدور بالظن النوعي فإن لها حجية و ذلك أن الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلائية فتتبع وجود أثر شرعي في المورد يقبل الجعل و الاعتبار الشرعي و القضايا التاريخية و الأمور الاعتقادية لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعي و لا معنى لحكم الشارع بكون غير العلم علماً و تعبيد الناس بذلك، و الموضوعات الخارجية و إن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعي إلا أن آثارها جزئية و الجعل الشرعي لا ينال إلا الكليات و ليطلب تفصيل القول في المسألة من علم الأصول». الميزان في تفسير القرآن ج10 351.

[4] أن روايات التفسير إذا كانت آحاداً لا حجية لها إلا ما وافق مضامين الآيات بقدر ما يوافقها على ما بين في فن الأصول فإن الحجية الشرعية تدور مدار الآثار الشرعية المترتبة فتتبع في الأحكام الشرعية و أما ما وراءها كالروايات الواردة في القصص و التفسير الخالي عن الحكم الشرعي فلا حجية شرعية فيها». الميزان في تفسير القرآن ج9 211 (بحث روائي)..... ص : 209.